

تبریز، طلایه دار مشروطه ایرانی

اگر بپذیریم انقلاب مشروطه با وجود انحرافات بعدی صورت گرفته در آن توسط مستبدان و وابستگان جیره خوار روس و انگلیس، جهشی در افق فکری ایرانیان بود، نقش بی مانند تبریز و تبریزیان در آن غیرقابل اغماض و انکار است.



اگر بپذیریم انقلاب مشروطه با وجود انحرافات بعدی صورت گرفته در آن توسط مستبدان و وابستگان جیره خوار روس و انگلیس، جهشی در افق فکری ایرانیان بود، نقش بی مانند تبریز و تبریزیان در آن غیرقابل اغماض و انکار است.

به گزارش ایرنا، مرحوم کریم طاهرزاده بهزاد که به همراه برادرش از جمله دست اندرکاران و دخیل در جنگ های 11 ماهه تبریز به عنوان ناجی انقلاب مشروطه بود، در کتاب ارزشمند خود به زیباترین شکل ممکن صحنه های نبرد میان مشروطه طلبان و دولتیان را به تصویر می کشد.

وی در این کتاب بر خلاف بسیاری از کتب نگارش شده درباره انقلاب مشروطه، به نکته جالبی می پردازد و از فداکاران فراموش شده انقلاب و کشته شدگان قهرمان جنگ های 11 ماهه تبریز به نیکی یاد می کند.

تامل در محتوای کتاب طاهرزاده بهزاد نشان می دهد که انقلاب مشروطه در ذات خود، رویدادی اصیل و مردمی بود و قهرمانان واقعی آن نیز از دل مردم برخاسته بودند.

در هر حال تبریز در انقلاب مشروطه، چشم و چراغ ایران و ایرانی بود و دلاورمردان این کهن شهر زیر لوای خاندان اهل بیت (ع) و تحت فرماندهی ستارخان سردار ملی و باقرخان سالار ملی، عزم شان را جزم کرده بودند که اسب آزادی را از کناره های خروشان ارس تا سواحل نیلگون خلیج فارس بتازند.

هر چند سخن گفتن از دلاوری های 110 سال قبل دلاورمردانی از جنس مردم و مذهب امروز شاید به حکایت های هزار و یک شب شبیه باشد، اما داستان های پیرزنان و پیرمردان بازمانده از آن دوران، بزرگی و عظمت این رویداد را به خوبی به تصویر می کشد.

'تبریز مه آلود' نوشته محمدسعید اردوبادی نیز که بنا بر ادعای نویسنده، خود از نزدیکان و مشاوران سیاسی انجمن تبریز و نماینده سوسیال دموکرات های باکو در تبریز ود، با ظرافت خاصی، گوشه هایی از ایثارگری های و از جان گذشتگی های ستارخان و یارانش را به تصویر می کشد.

هر چند به دلیل گرایشات کمونیستی نویسنده کتاب، رگه هایی از بدگویی از برخی بزرگان انقلاب مشروطه مانند حاج مهدی کوزه کنانی، معروف به ابوالمله، در آن به چشم می خورد، اما محتوای اثر، بازگوکننده جزئیاتی از فضای اقتصادی، فرهنگی و سیاسی و نظامی حاکم بر تبریز در افزون بر یک قرن پیش است.

خاموشی چراغ مشروطه در سراسر ایران پس از به توپ بسته شدن مجلس شورای ملی توسط لیاخوف روسی و حاکمیت سکوت قبرستانی بر ایران زمین، تبریز را به گرانیگاه مشروطه تبدیل کرد و سیاسیون، روزنامه نگاران و دلاورمردان این دیار، بار سنگین احیای مشروطه را به دوش کشیدند.

در تبیین اهمیت جایگاه مطبوعاتی تبریز و آذربایجان در فضای خفقان زده پس از به توپ بسته شدن مجلس شورای ملی نیز همین بس که در سال 1288 شمسی، نشریات تبریز از نظر کمی و کیفی برای اولین و آخرین بار در تاریخ مطبوعات ایران، از نشریات تهران پیشی گرفتند.

جنگ های 11 ماهه تبریز هر چند با پیروزی مشروطه طلبان پایان یافت، اما تزار روس که تخت و تاج محمد علیشاه روسوفیل را در خطر می دید و از گسترش شعله های انقلاب تبریز به سرزمین های تزاری واهمه داشت، این موفقیت را برنتابید و لشکری تا بن دندان مسلح را برای سرکوب مشروطه طلبان به تبریز اعزام کرد.

اما این پرده نخست سناریوی خفه کردن مشروطه در تبریز به عنوان قلب تپنده مشروطه ایرانی بود و متعاقب آن سردار ملی با فشار روس ها و نیرنگ مخبرالسلطنه هدایت در اتفاقی ناخواسته به تهران اعزام شد تا پرده بعدی سناریوی 'مشروطه کشان' در قالب گلوله باران مجاهدین همراه ستارخان و زخمی شدن سردار ملی اجرا شود.

پرده آخر سناریوی تزاری - انگلیسی برای منحرف کردن مشروطه از مسیر اصلی خود و سرکار آمدن دوباره مستبدان و درباریان جیره خوار روسوفیل و انگلوفیل نیز با اشغال تمام عیار تبریز توسط سربازان تزاری و رویداد غم انگیز عاشورای 1330 قمری اجرا شد که در آن جمعی از بهترین های تبریز در معیت ثقه الاسلام در محوطه سربازخانه (پشت ساختمان کتابخانه تربیت فعلی) به دار آویخته شدند.

البته خدمات تبریز و آذربایجان به مشروطه ایرانی، محدود به جنگ های 11 ماهه و حمله مشروطه طلبان به نیروهای روس تزاری در باغشمال و شجاعت های مثال زدنی شان نبود، بلکه نمایندگان تبریز در دور نخست مجلس شورای اسلامی نیز جانانه از مردمسالاری و حاکمیت قانون دفاع کردند و ابراهیم خان شرف الدوله جان خود را در دفاع از خانه ملت و در مبارزه رو در رو با سپاه لیاخوف از دست داد.

اهمیت جایگاه تبریز در سیاست آن روزهای ایران به اندازه ای است که پیتراوری نویسنده انگلیسی کتاب سه جلدی 'تاریخ معاصر ایران' می گوید 'نمایندگان تبریز در دور نخست مجلس شورای ملی به نمایندگان تهران درس سیاست می دادند'. بدیهی است که هر گونه تلاش و تکیه برای پیروزی انقلاب مشروطه در وهله اول و صیانت از آن در سال های بعدی منتهی به کودتای سیاه 1299 اسفند در مرحله بعدی، زیر نظر 'انجمن ایالتی تبریز' انجام می شد که در آن زمان به مانند یک نهاد موازی با مجلس شورای ملی عمل می کرد و تاثیرگذاری تلگرام های آن به مجلس و دولت به اندازه ای بود که حتی حسادت نمایندگان مجلس را نیز برمی انگیزت.

اما هر چه بود از آنجا که به قول مرحوم طباطبایی، آتش انجمن در دیگ انگلیس پخته شده بود، به زودی قهرمانان واقعی انقلاب مشروطه در هیاهوی اهالی جیره خوار قدرت که به یکی از دو قدرت روس یا انگلیس وابسته بودند، فراموش شدند و بساط انقلاب واقعی با جریمه های چند هزارتومانی عین الدوله و ... برچیده و 'آتش همان آتش و کاسه همان کاسه' شد. بعد از پیروزی انقلاب مشروطه و برانداختن حکومت محمد علی شاه و دوره سیاه نیابت ناصرالملک و اولتیماتوم روسیه و تشکیل دولت ملی در کرمانشاه که انقلاب مشروطه سیر قهقرایی را طی می کرد، پایان جنگ جهانی اول، بساط حکومت پادشاهی 200 ساله رومانوف ها را در روسیه جمع کرد و با استقرار نظام کمونیستی در سرزمین اسلاوها، میدان برای انگلیسی های مکار جهت فروبلعیدن ایران ضعیف شده، بازتر شد.

کودتای اسفند 1299 به سرکردگی رضاخان میرپنج و دستیاری سیدضیاء الدین طباطبایی، شلیک آخر بر تن نحیف و نیمه جان مشروطه بود که درخت آن با خون جوانان برومند و بی آلائش ایران اسلامی آبیاری شده بود.

بدیهی است که تبریز به عنوان طلایه دار انقلاب مشروطه بیشترین صدمات ناشی از مبارزه در راه حصول آزادی برای ایران زمین را متحمل شد، به طوری که علاوه بر تحمل جنگ های 11 ماهه داخلی و خوردن یونجه و خاک برای دفاع از کیان وطن، به اشکال متعدد مورد هجوم و اشغال سربازان روسیه تزاری قرار گرفت که کوچک ترین رحمی به جان و مال و ناموس مردم این دیار نکردند.

اما این پایان ماجرای پرفراز و نشیب انقلاب مشروطه نبود و رضاخان به عنوان سپر بلای انگلیسی ها در برابر هر گونه نفوذ احتمالی تفکرات کمونیستی به ایران از جانب تبریز و آذربایجان، به دلیل ترس و واهمه ای که از سابقه آزادیخواهی مردمان این دیار داشت، همه گونه اجحاف را در مورد این خطه اعمال کرد.

شاهد این ادعا نیز اقدام رضاخان در برکناری سرلشکر امیر عبدالله طهماسبی، فرمانده منطقه شمالغرب از این سمت در نیمه نخست دهه 1300 شمسی و در نهایت قتل وی است که گفته می شود ناشی از محبوبیت وی در میان مردم آذربایجان از یک سو و ترس رضاخان از احتمال تکرار خیزشی شبیه انقلاب مشروطه از سوی دیگر بوده است.

از: محمد عزیزی راد